



و جنگندگی و قناعت و چپ‌زدگی در فوتبال ایران بود بعد از مدتی باز به میدان آمد اما تیم آف‌اشاع برای همیشه به محاق تعطیلی رفت. دارایی در حالی تعطیل شد که قهرمان باشگاه‌های تهران بود و در دامن خود ستاره‌های بسیاری پرورده بود. نامه تاریخی آقامحب بلافاصله بعد از انحلال دارایی خطاب به سازمان تربیت بدنی با پاسخ دندان‌شکن مدیران کاخ ورزش که همزمان گردانندگان کلوپ تاج نیز بودند مواجه شد. آنها به جای پاسخی منطقی، تهمت‌ها و افتراهایی را به مدیر باشگاه دارایی نسبت دادند که سنگ را به گریه می‌آورد. در فوتبال فارسی هر جا که فکر و حکمت از کار باز ایستاده کارخانه‌های افترا پراکنی و غارت به کار شده است، چنین است اطلاعیه باشگاه دارایی از انحلال باشگاه مستقل دارایی با آن نثر عتیقه:

«ریاست تربیت بدنی ایران... به استحضار می‌رساند چون جنبه‌عالی و عوامل فعلی سازمان تربیت‌بدنی که غالباً وابسته به باشگاه تاج می‌باشند با عناد و لجاج خاص و با اعمال و رفتار دور از عدالت و نظامات ورزشی که مخالف با روح ورزش است خودتان را برای نابودی و درهم کوبیدن بنیان و اساس باشگاه دارایی که قریب سی سال است در راه تصمیم ورزش و تندرستی جوانان، خاصه پیروش قهرمانان نیرومند و نامدار در رشته‌های مختلف ورزشی تلاش و فعالیت‌های پیگیر و ثمربخش داشته و از قدیم‌الایام همگام با نهضت نوین ورزشی گام برداشته و امروزه با رویه متین خود برخوردار بوده مصروف داشته‌اند لذا با موافقت هیأت مدیره، کانونی را که موقعیت و شهرت بین‌المللی پیدا کرده و با خون دل و از دست دادن جوانی و سپید نمودن موی خود به وجود آورده‌ام به دلایل زیر انحلال آن را اعلام می‌نمایم:

برخلاف تمام موازین قانونی و اخلاقی دستور داده‌ایله به هیچ یک از نامه‌های باشگاه دارایی جواب داده نشود. کما اینکه به‌توصدی آن تیمسار تا به حال به نامه‌های شماره ۴۹۹۴-۶۷/۱۵-۱۸ و ۴۶/۱۸-۱۱ و ۴۶/۱۸-۱۴ و ۴۷/۱۸-۱۷ و ۴۷/۱۵-۱۸ و ۴۷/۱۵-۱۴ و ۴۷/۱۴-۲۷ و ۴۷/۱۴-۲۸ و ۴۷/۱۴-۲۹ و ۴۷/۱۴-۳۰ و ۴۷/۱۸-۱۲ و ۴۷/۱۸-۱۱ باشگاه دارایی پاسخ‌خ داده نشده است.

برخلاف تمام موازین قانونی و حقوقی آیین نامه و مقررات فوتبال غیر آماروری را که به تصویب رسیده و باشگاه‌ها به استناد و اعتبار آن با فوتبال‌بست‌های خود در محاضر رسمی قرارداد منعقد و مایهانه از ۵۰ هزار تا یکصد هزار ریال حقوق پرداخت نموده‌اند با دشمنی و مخالفتی که با رئیس فدراسیون فوتبال داشته‌اید و منابع باشگاه تاج را هم تا همین نزدیکی نمی‌کرد با صدور بخشنامه شماره ۹۳/۳۸۴۸/۱۱/۱۱ لغو و کلیه مسابقات فوتبال را به غیر از مسابقه غیر رسمی و پرسپولیس موقوف نمودید.

- تعهد در انجام این امر غیرقانونی و مادیون نمودن جوانان و تحصیل هزینه‌ای حداقل ماهیانه در حدود یکصد هزار ریال به باشگاه دارایی بر طبق لیست‌های تنظیمی و

صورتش را داشت پنهان می کرد از آدم و عالم تا شناخته نشود. گفت کی؟ گفتم آقا صورتش خیلی شکسته و داغون بود. گفت کی؟ گفتم روزگار کمرش را خم کرده بود. گفت آخه کی؟ گفتم تنگدستی کمرش را خم کرده بود. گفت نمی گی کی؟ گفتم همون که یک روزگاری وقتی توپ به پایش می رسید کل امجدیه نفس در سینه حبس می کرد و ایستاده تماشايش می کردند. گفت آخه چرا نمی گی کی؟ گفتم اگر الان بود چند میلیاردی می ارزید. گفت جان به سرم کردی بگو کی؟ گفتم همان که از بندشاه آوردی اش و اواسه حمام مجانی اش فوتبالست های تهرانی می خواستند اعتصاب کنند که پس چرا ما باید پول آب بدهیم؟ گفتم جوری توی تاکسی خودش را پشت فرمون قایم کرده بود که کسی نتوانستدش که انکار مهمو بدهم. گفتم همان که جفت پایش بوی گل می داد. همان اعجوبه ای که وقتی از بندر امام آوردیش تهران، پشت امجدیه یک اتاق واسش گرفت! او همسرتون عین بچه هاش او را دوست می داشت و براش خوراک های لذیذ می پخت که تو رستوران هیچ گارسون آلاگارسونی پیدا نمی شد. تا اسم اکبر افتخاری را به

آقامحب را آخرین بار در دهه هفتاد دیدم. در خانه اش. به کمک برادر خانش گئورگ هاگوپیان. عین کاراکترهای زمان های گارسیا مارکز خودش را در محاصره عتیقه جات بی بدیلش سرگرم کرده بود. آن روز از کشش های قمشه ای گفت. از اولین کشش های فوتبال، معروف به «لایه ای» که به جای استوک، «پل» داشتند. از توپ های سه زاری قمشه ای. از انسانیت قمشه ای که اگر می دید اسعداد قفیری برای خرید کشش پول ندارد کارش را راه می انداخت و می گفت هر وقت پول داشتی بیاور، برو حالت بشد.

زبان آوردم چشم‌های قهوه‌ای روشنش به کمانم در اشک غرقه شد. چانه‌اش لرزید و صدایی که مخلوطی از آخ و هیهات و واویلا و شرف و چرخ کجمدار و پوف ف بود از گلویش خارج شد.

**نامۀ ۱۳ مادہای آقامحب:**  
در سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۷ باشگاه‌های شاهین، تهرانجوان، شعاع و دارایی که هر کدام گولی برای خود بودند یکی پس از دیگری بسته شدند. دارایی «آقا محب»

شاهین دکتر اکرامی نه تنها به عنوان یک باشگاه فوتبال، بلکه به عنوان سمبل، مکتب و سبکی از فوتبال متشخص ایرانی منحل شد و البته بعدها با نام شهbaz شروع به فعالیت کرد. تهرانجوان آقا فکری که قطب استعداد پروری

است. این همه افتخار دارایی را چگونه می‌خواهید نادیده بگیرید؟»

پسرش گوشی را برداشت. زنگ زد به شماره‌ای که زیر آگهی بود. یک آقای گوشی را برداشت و خودش را مربی معروف لیگ برتری معرفی کرد. پسر آقامحب گفت شما آگهی دادید که برای دارایی بازیکن می‌پذیرید؟ دارایی که از سال ۱۳۴۶ منحل شده آقایان؟ آن سوی سیم مربی معروف به تنه‌پشته افتاد و آخرش گفت ما زیرمجموعه یکی از باشگاه‌های لیگ برتری هستیم. آقامحب باز سکوت کرد. ناگرای که یکی از راه‌بردهای جگر گوشه هشتادساله او را مصادره کند. ای دل غافل...

**توپ به لایه:**

آقامحب را آخرین بار در دهه هفتاد دیدم. در خانه اش. به کمک برادرخانمش گئورگ هاکوپیان، عین کاراکترهای زمان های گارسیا مارکز خودش را در محاصره عتیقه جات بی بدیش سرگرم کرده بود. آن روز از کفش های قمشه ای گفت. از اولین کفش های فوتبال، معروف به «یه لایه» که به جای استوک، «پل» داشتند. از توپ های سه زاری قمشه ای. از انسانیت قمشه ای که اگر می دید استعداد فقیری برای خرید کفش پول ندارد کارش را راه می انداخت و می گفت هر وقت پول داشتی بیایور، برو حالت باشد. آقامحب با یک چشم گریان و یک چشم خندان از حسین افندی و ابوالفضل صدری و روزنده و محمودپور و شریف زاده حرف زد و با هر تعریفی، چشمان قهوه ای روشنش هم یک نمه خیس برداشت. گفت این محمودپور بود که برای اولین بار کشتی نوین را از زورخانه بیرون آورد و تشک کشتی را در چمن و سالن پهن کرد. گفت این شریف زاده بود که برای اولین بار طرز پرتاب صحیح در بسکتبال را یاد بچه ها داد و گر نه قبل از او بسکتبالیست های ما انگار که آجر می انداختند بالا! گفت این حسین افندی بود که انسانیت و اخلاق را وارد فوتبال ما کرد. خورشید را اول خودم تمرین می دادم و بعدها حسین صدقیانی آمد بالای سر تیم. گفت این صدری بود که اولین بار مجوز باشگاهداری را صادر کرد و نوی المپیک هلسینکی پای پرچم ایران سکه کرد. یاد آقامحب افتاد که پدرش -پاشاخان- او را هم عین سکه پدرش دوست داشت. گفت پسر پاشاخان با اینکه خودش اعیان زاده و عزیزدرانه بود اما عاشق جوان های فوتبال بود و بیشتر از آنکه در فوتبال ریاست بکند پدرانگی کرد.

بهش گفتیم آقا امروز می‌دانید کی را دیدیم؟ آقامحبب سرش را با عروسک چینی آنتیکی که مال چند صد سال پیش بود گرم کرده بود و گوش نمی‌داد. داشت چینی توری ظرف عروسک پوفه را نشان می‌داد که صنعتگر هنرمند گلسالوای چشم‌های طرفی‌بارش گذاشته بود و آدم حیران می‌شد از این همه هنر. دوباره تکرار کردم آقا می‌دانید امروز کی را دیدیم؟ سرش را تکان داد که کی؟ گفتم یکی از ستاره‌های قدیمی تیم شما را. گفت کی؟ گفتم

این حرف‌ها.  
اکبر و محراب اگر چه عاقبت به خیر نشدند و در پی‌ری  
به نداری افتادند اما در روزهای ابتدای حضورشان در  
تهران سلطنت می‌کردند. نه تنها خود آقامحب که همسر  
مهربانش نیز در محبت به ستاره‌های دور افتاده از مادر  
دریغ نمی‌ورزید. چه غذاهایی که خانم محب برای اکبر  
و محراب پخت و تا آن بالاخانه پشت امجدیه برد و آنها  
دست‌شان را خوردند. دارایی بعد از آنکه سال‌ها قهرمانی  
تهران را یدک کشید و سپس در دهه چهل منحل شد و  
محراب به پرسپولیس و اکبر به تاج رفتند، دیگر آقامحب  
یک عمر روزه سکوت گرفت. دیگر یک عمر از جلوی امجدیه  
هم عبور نکرد. یا اگر هم از آن‌ورها گذشت چشم‌هایش  
را این‌ور برگرداند که نگاهش با آن‌جراهای امجدیه چشم تو  
چشم نشود. او دیگر فوتبال را «عاق» کرده بود و درباره‌اش  
حرف نمی‌زد.

شاید تنها در زمان هایی زندگی اش باز به فوتبال گره خورد که شنید یکی از ستاره های سابق دارایی مرده است. مثل همان روز کذایی که وقتی حرف از مرگ عبدالله مهاجر (ستاره نسل اولی دارایی) شد که در آمریکا فوت کرده بود چشم هایش نم برداشت. چانه اش لرزید و دیگر هیچ نگفت. مردی که یک عمر با تاجی ها جنگیده بود حالا در روزگار کهنسالی دلش نمی خواست یک کلمه پشت سر مرده خسروانی حرف بزند. نمی خواست یک کلمه درباره شاهین با تاج و یا بقیه حریفان لکنته اش بد بگوید. از سال ۴۶ که دارایی منحل شد خیلی از بازیکن های دارایی که بعدها به مقاماتی در ورزش مملکت هم رسیدند نشستند زیر پایش که آقا بیدوباره دارایی را راه بیندازیم اما فقط «توج» گفت. نهایتش کار را به خودشان سپرد. نزدیک به نیم قرن قفل زد به هاناش که بگوید دارایی برای من تمام شده است. خورشید برای من تمام شده است، «بالاخانه» میدان بهارستان - پشت مجلس - برای من تمام شده است. دوران نبرد با تاج و شاهین و سپر انداختن تمام شده است. وقتی دست به اعلام انحلال دارایی زد پشت بندش هم تقاضا کرد که باز رسان سازمان تربیت بدنی بیایند و بر طبق ماده ۲۷ آیین نامه باشگاه های ورزشی ایران، کلیه اموال منقول و غیر منقولش را طبق صورتجلسه تحویل بگیرند. همه چیز برایش تمام شد. دیگر خلاص شد و تمام اما او از دارایی دست می کشید دارایی از او دست نمی کشید. یک روز در اوایل دهه هشتاد پسر آقامحب داشت روزنامه معروف ورزشی را ورق می زد آگهی یک تیم فوتبال به نام دارایی تهران را در زیر یکی از صفحات خبری آن جریده عظیمه دید و با تعجب خشکش زد: «بابا! اینها را نگاه! آگهی دادند که باشگاه دارایی بازیکن می پذیرد.» آقامحب حالم بد شد: «بشد نگاه شان کن! ما جوانی مان را در این باشگاه گذاشتیم اما حالا یکی که نمی دویم پدرش کیه و مادرش کی، آمده حاضر خوری، اصلا نه سلامی، نه علیکی، نه رخصتی! حتی یک اجازه شفاهی ساده هم بگویند سلام. من هم کمک تان می کنم. این حرکت زشت

